

# ایمشید

در دل کدام غنچه‌ای؟  
پایه پای نور رفته‌ای  
از ستیغ کوه‌ها  
تا شکنج دره‌ها  
از افق  
تا افق  
رفته‌ای  
ولی نرفته‌است  
از صحیفه دلم  
نام تو!

سبز بود و سبز هست و سبز می‌شود  
در بهار  
کوهسار.  
گرم بود و گرم هست و گرم می‌شود  
بعد از آن  
زمین و آسمان.  
زرد می‌شود درخت  
درخزان.  
سرد می‌شود هوا، ولی  
در همه فصول  
در همه زمان  
غنچه‌می‌دهد پیام تو.

بوی عشق  
از کدام جبهه می‌وزد؟  
خون تو  
در رگ کدام لاله رفته‌است؟  
عطر تو  
در دل کدام غنچه مانده است؟  
در کدام خاک خفته‌ای؟  
ای شهید!

رفتی و نمی‌رود  
از صحیفه دلم  
نام تو  
پیام تو.

کیومرث صابری

# بحر اموج باز زدند

خوش نشینان ساحل بدانند  
موج این بحر را رامشی نیست  
دل به امید رامش نبندند  
بحر را ذوق آسایشی نیست

تا که دریاست دریا، به جوش است  
شورش و موج و گرداب دارد  
هرگز از بحر جوشان مجوید  
آن زبونی که مرداب دارد

ما نهنگیم و خیل نهنگان  
بستر از موج توفنده دارند  
این سرود نهنگان دریاست  
بحر را موج‌ها زنده دارند

ما نهنگیم و هر جا نهنگ است  
طعمه از کام غرقاب جوید  
نزد دریادلان مرده بهتر  
زان‌که آرامش و خواب جوید

خوش نشینان ساحل بدانند  
تا که دریاست این شور و حال است  
چشم سازش ز دریا ندارند  
سازش موج و ساحل محال است

حمید سبزواری